

# ايران آينده با سистем فدراليسم «فدراتيو زبانی» - احسان دهکردي

## مقدمه



« صلح عبارت است از محو خشونت، دست یازیدن به فعالیتهای صلح آمیز غیرمسلحانه و سازماندهی مسالمتآمیز اعمال بشری. »  
اما نوئل کانت

هدف از این مقاله از یکطرف گشودن بحث و تبادل نظر در مورد یکی از مشکلات اساسی و مهم کشورمان است و از طرف دیگر شفافیت بخشیدن به بعضی نقطه نظرهایی است که در این باره تا کنون از طرف برخی از سازمانها و شخصیت‌ها عنوان شده است.

در این زمینه می‌توان بخصوص از سازمانها ، گروه‌ها و اشخاصی نام برد که در مورد مشکلات و مسائل «اقوام» یا «ملیت‌های» (۱) ساکن ایران اظهار نظر کرده‌اند. و این اظهار نظرها نه تنها راه‌گشای مشکلی نشده، بلکه حتی تحریک کننده عده‌ای علیه عده‌ای دیگر نیز بوده است.

به نظر من جنبش سیاسی کشورمان باید خود را از الگوبرداری‌های سیاسی و ایدئولوژیک تاریخ سیاسی گذشته رها کند تا بتواند تحلیل و برنامه‌های خود را از شرایط مشخص جامعه ایران آغاز کند و با پذیرش چندگونه‌گی نظرها و حقایق، در پیج و خمهای حرکت سیاسی راه‌های جدیدی را در پیش جامعه بگشاید و فضای دیگری بر جنبش سیاسی کشور حاکم گرداند.

بحث راجع به وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی «اقوام» یا «ملیت‌های

ساکن ایران» و یا هر نام دیگری که تحریر کننده یا تحریک کننده ایرانیان «فارس زبان یا غیر» فارس زبان» نباشد، امروز گذشته از تمامی تاریخی که مدعیان نظرات مختلف در این رابطه اظهار می‌کنند، حائز اهمیت است.

اهمیت این موضوع در شرایط فعلی با پذیرش این اصل مسلم است که ایران امروز بدون در نظر گرفتن پیشینه تاریخی‌اش که از طرف صاحب‌نظران به‌گونه‌های مختلف مطرح می‌شود، از مردمی تشکیل شده که دارای زبانها و گویش‌های مختلف محلی‌اند.

با مدرنیزه شدن دنیای جدید و ایجاد ارتباطات میان روستاهای شهرها هر یک از این مناطق برای گذران زندگی معیشتی خود مجبور به یادگیری زبان دیگری غیر از زبان مادری خویش شده‌اند.

در واقع این بخش از مردم حداقل دارای دو زبان‌ند که یکی زبان مادری بوده و زبان دوم را در دوره‌های مختلف تاریخ یا به‌اجبار دولتهاي حاكم در ایران یا با در نظر گرفتن نیازهای شخصی خود به اختیار برگزريده‌اند.

این زبان دوم در کشور ما زبان فارسی بوده است – زبان رایج و اصلی در ایران و زبان دوم غیرفارس زبانان –.

این آن حقیقت غیرانکاری است که از وافعیت امروزی جامعه ما نتیجه می‌شود.

اینکه چرا زبان فارسی زبان رایج و اصلی در ایران شده، تاریخی دارد که مسلماً می‌تواند از طرف محققین مورد بررسی قرار گیرد.

تاریخ کشور ما تا قبل از رضاخان پهلوی که به اصطلاح آغاز دولتهاي مدرن در ایران بوده است، سرکوب سیستماتیک و گسترده‌ای در مورد ایرانیان «غیر فارس زبان» ثبت نکرده است، ولی در مورد ظلم پادشاهان به مردم کشورشان زیاد خوانده وشنیده‌ایم.

اصولاً<sup>=</sup> این مشکل از زمانی آغاز می‌شود که نهادهای جدید دولتی شکل می‌گیرند و سیستم‌های جدید آموزشی، قضائی و اداری برقرار می‌شوند و روابط شهری به سبک غربی در ایران نوید «عصر جدیدی» است .

و این همه از کوتای انگلیسی – ایرانی رضاخان امیرپنجه مازندرانی آغاز می‌شود.

ورود به این بحث که رضا شاه و محمد رضا شاه در جهت همگونسازی (Assimilation) ستمها کردند و خونها ریختند، تأثیری در شرایط کنونی ما ندارد. در شرایط کنونی باید تلاش و برنامه‌های مادر جهت به رسمیت شناختن زبانها، فرهنگها و رسوم دیگر باشد، و خود در کردار خویش باید به آن وفادار باشیم. این وفاداری در عمل باید نمود خود را در طرح‌ها و برنامه‌های ما نشان دهد.

سیاست‌هائی که در جهت همگونسازی در ایران انجام گرفته است، ناشی از تفکرات پان‌ایرانیسم و ضد حقوق بشر و آزادی‌های انسانی بوده است. همرنگ کردن و یکی کردن زبان و فرهنگ‌های موجود در ایران در یک زبان و فرهنگ، و به رسمیت نشناختن زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر نه تنها حرکتی در جهت اتحاد ایران نبوده، بلکه شعله‌های آتشی را برآ فروخته که امروز با همان ماهیت رضاحانی ولی از زبان بخشی از ایرانیان غیرفارس زبان بیان می‌شود.

در واقع افراتگری‌های دوران پهلوی باعث بروز افراتگری‌هائی از طرف مقابله در دوران کنونی شده است.

پذیرفتن این واقعیت و رعایت حق و حقوق شهروندی برای ملت با توجه به تنوع زبانی و فرهنگی در ایران، گام اساسی است برای رفع ستمی که همه ایرانیان تا کنون با آن دست به گریبان بوده‌اند.

### نفوذ نظریه «خودمختاری قومی (اتنیکی)» و «حق تعیین سرنوشت ملل»

بیان شعارهایی از نوع «خودمختاری قومی» یا «حق تعیین سرنوشت ملل» در ایران باید در اساس بر وجود پیشفرضهایی که تاریخ ایران را شکل داده‌اند، متکی باشد تا بتواند تحقق خود را در شرایط کنونی مسلم بداند. یعنی پذیرش این پیشفرض که اقوامی در شکل‌گیری یک کشور سهیم بوده‌اند و حقوق از دسترفته خود را اکنون طلب می‌کنند، مانند تشکیل کشور یوگسلاوی که از بهم پیوستان سه قوم صرب، کروات و اسلوونی تشکیل شده بود، ولی صرب‌ها بر آن جامعه حکومت می‌کردند، یا چکسلواکی که از چک‌ها و اسلواک‌ها تشکیل شده بود، ولی چک‌ها بر آن سرزمین سلطه داشتند، یا شوروی سابق که از اقوام بسیاری تشکیل شده بود، ولی روس‌ها حاکم بودند.

اکثر کشورهایی که به شکل فدراتیو اداره می‌شوند، در دورانی شکل گرفته‌اند که مفاهیم جدیدی چون ملت، قانون اساسی و دولت مدرن شکل

گرفته بود.

اصولاً فدراتیو بکارگیری روش‌هایی است که در دوران مدرن با در نظر گرفتن تفاوت‌ها و اختلافات داخلی یک کشور راه حل مسالمت آمیزی را جستجو می‌کند تا اتحاد و یکپارچگی را حفظ کند، و تنوع را به‌رسمیت شناسد.

مثلاً آمریکا در سال ۱۷۸۷ از بهم پیوستن ۱۳ ایالت به‌متابه اولین کشور فدراتیو دنیا تشکیل شد و یا سوئیس که از اتحاد ۲۲ کانتون(۲) با زبان‌های گونه‌گون تشکیل شده است. (۳)

در کشورهایی که از بهم پیوستن چند قوم تشکیل شده ولی در شرایطی خاص، قومی بر قوم یا اقوام دیگر تسلط یافته و حقوق دمکراتیک دیگر اقوام را نقض کرده است، شاهد جنبش‌های جداگانه خواهانه واستقلال طلبانه هستیم. و این همان موردی است که از طرف ایرانیان طرفدار «خودختاری قومی» یا طرفداران «حق تعیین سرنوشت ملل» طرح می‌شود.

طرح این گونه شعارها در ایران در شرایطی می‌تواند درست باشد که ایران از بدو شکل‌گیری خود به عنوان یک کشور از چند قوم صاحب سرزمین شکل گرفته باشد. مانند یوگسلاوی، چکسلواکی، روسیه و... .

البته گفتگی است که کشورهای مدرنی چون کانادا، سوئیس و بلژیک هم در مجموعه این کشورها هستند، ولی در این کشورها سلطه قومی علیه قوم دیگر وجود نداشته است. و آنها تلاش کرده‌اند که مشکلات چند زبانی و چند فرهنگی خود را با توجه به برابر حقوقی انسان‌ها، قوانین حقوق بشر و دمکراسی از طریق بر پائی پارلمان و رأی همگانی حل کنند تا از طرق دیگر!

البته تاریخ بازتاب دوران‌های سخت گذشته هم است، ولی جهت حرکت جامعه بر مانده‌گاری تبعیض‌ها و نابرابری‌های قومی و نژادی نبوده است و آنچه امروز در این کشورها می‌بینیم گواه بر این مدعاست.

آیا ایران نیز از بهم پیوستن چند قوم شکل گرفته است؟

در ایران قبل از ورود اقوام آریائی در کناره بین‌النهرین تمدن‌های بابل، سومر و اکد وجود داشتند.

تاریخ مهاجرت آریائی‌ها را به ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تخمین زده‌اند که شامل پارت‌ها، پارس‌ها و مادها بوده‌اند که در فلات

ایران ساکن میشوند و از میان آنها سلسله‌های متعددی چه بر کل ایران و چه در بخشی از ایران حاکم بوده‌اند.

کشور ما بعد از دورانی طولانی که مورد حمله و سلطه اسکندر مقدونی، اعراب، چنگیز و تیمور قرار گرفت، توانست دوباره خود را باز یابد و خاندان‌های صفوی و قاجار بر سراسر ایران سلطه یا فتند.

در واقع در بستر یک تاریخ چند هزار ساله پیوندهای قومی میان ایرانیان و غیر ایرانیان است که زبان‌ها و اقوام گوناگونی در ایران شکل می‌گیرند و ایران امروز را این چنین شکل می‌دهند.

بنابراین ایران از بهم پیوستن یا اتحاد «اقوام» یا «ملتهای» کرد، بلوج، ترک یا عرب و ترکمن تشکیل نشده است که امروز مدعی استقلال و جدائی باشند.

طرح شعار «حق تعیین سرنوشت ملل» که بهصورتی وسیع‌تر در اوایل قرن بیستم از طرف کمینترن و احزاب کمونیست طرفدار «شوروی سوسیالیستی» تبلیغ می‌شد، تلاشی بود از طرف لئین و استالین تا علیه کشورهای سرماهی‌داری جبهه‌های مبارزاتی جدیدی را ایجاد کنند تا کشور جوان «شوراها» از حملات دشمن امپریالیستی مصون بماند.

ایجاد بلوک‌های مبارزه علیه امپریالیسم، رشد و گسترش مبارزات استقلال طلبانه کشورهای مستعمره وضعیتی بود تاریخی که «اردوگاه سوسیالیزم» از آن به نفع خود بهره برداری می‌کرد.

هما نطور که می‌دانیم آنچه را که «دولت شوراها» تبلیغ می‌کرد، خود موظف به اجرای آن در کشورش نبود و بسیاری از اقوام در «شوروی» سابق به دست «دولت بلشویکی» سرکوب شدند (گرجستان، آذربایجان، ارمنستان و غیره).

بر این اساس بود که در سال ۱۹۲۲ شعار «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» از برنامه‌های حزبی حذف می‌شود و شعار حق تعیین سرنوشت توده‌های زحمتکش جای آن را می‌گیرد.

آنچه که در شوروی سابق برای دولت بلشویکی قابل قبول نبود، حق شرکت ملیت‌های غیرروس در اداره کشور بود. به‌دنبال این برخوردها بود که آنها خواهان استقلال شدند و زیر بار دولت مرکزی نرفتند و برای تحقق استقلال خود مبارزه کردند.

اما نطور که در بالا اشاره کردیم، یکی از موارد عملی شعار «حق تعیین

سرنوشت ملل» وجود «اقوام» یا «ملیت‌هائی» است که در اتحادی یا کنفراسیونی با هم کشور ایران را شکل داده باشند، و این زمانی است که پدیده‌هائی چون «ملت» و «دولت» در کشوری بوجود آمده باشند. تاریخ ایران گواهی است بر عدم چنین ادعائی.

هما نطور که می‌دانیم کشورهایی که از به‌هم پیوستن یا اتحاد چند قوم (یا غیره) با سرزمین اجدادی شکل گرفته‌اند، نه تنها نام جدیدی بر خود نهادند و کشور جدیدی را پایه گذاشتند، بلکه در این پیوندها مرزهای جدیدی شکل گرفت و قوانین مشترکی نیز تدوین شد.

و این موارد کاملاً با وضعیت جامعه ما متفاوت است. تاریخ کشور ما چون تاریخ کشورهای هندوستان، چین، افغانستان و غیره بیان زندگی یک قوم یا طایفه نیست. اقوام و طایفه‌های زیادی در ایران بوده‌اند که اکنون نیستند و اقوام و طایفه‌هایی که هنوز آثاری از آنها موجود است.

در دنیا نیز کشورها از فروپاشی امپراطوری‌ها شکل گرفتند— امپراطوری‌هایی که از سرزمین‌های بزرگ شکل گرفته بودند، ولی رفته رفته جایگاه خود را از دست دادند و به کشورهای کوچک تبدیل شدند— مانند اتریش، آلمان، ایتالیا، یوگسلاوی، چکسلواکی، رومانی، لهستان، مجارستان و..... که از اواسط قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم، یعنی در دورانی که ظهور پدیده ناسیون Nation در اروپا بوجود آمد، به عنوان یک کشور اعلام موجودیت کردند.

حال به کشور خودمان برگردیم و در عمل جایگاه کسانی را که از «خود مختاری قومی» دفاع می‌کنند، نشان دهیم. فرض را براین می‌گیریم که طراحان این شعار قصد زندگی در چارچوبه ایران را دارند.

آیا در چارچوبه کشور ایران که در آینده بر پایه یک قانون اساسی بنا می‌شود که شعار حقوق برابر شهروندان ایرانی را مد نظر دارد، می‌توان سلطه یک قوم یا نژاد را به رسمیت شناخت؟ می‌توان حق زندگی و حقوق افراد در این منطقه را براساس نژاد و زبان با حقوق دموکراتیک و انسانی توضیح داد؟

این شعار در عمل به معنای این نیست که یک شهروند غیر کرد ساکن در کردستان یا غیر ترک ساکن آذربایجان ایران حق شرکت در اداره داخلی این استان‌ها (یا هر تقسیمات دیگر کشوری) را ندارد.

اگر طراحان و شعار دهنگان این نظریه فقط با یک زبان محلی موافقت

کنند و اجازه سخن گفتن به زبان‌های دیگر را هم ندهند، چگونه کشوری خواهیم داشت!!؟

متأسفاً نه این گونه شعارها نه تنها به تعميق دمکراسی و آزادی در ایران کمکی نمی‌کند، بلکه باعث انحراف مبارزات آزادی‌خواهانه و دمکراتیک مردم نیز می‌شود.

### فراتیو چیست؟

می‌گویند با این که اتحادیه شهرهای یونان اولین تجربه شناخته شده در باره فدرالیسم است، اما این واژه در فرهنگ سیاسی یونان قدیم وجود نداشته است، زیرا این اتحادیه‌ها اجتماعی را تشکیل می‌دادند که بر اساس Foedas (ریشه کلمه فدرالیسم) استوار بود— یعنی قراردادی بین شهرهای مستقل برای رسیدن به هدف مشترک در مسائل دیپلماتیک، نظامی، تجاری و حتی ورزشی.

پیر ژوزف پرودون می‌گوید: "اصل فراتیو باید شامل توافق و آشتی دادن قدرت و آزادی باشد. نظم سیاسی بر اساس دو اصل متعارض قدرت و آزادی استوار می‌گردد. سیستم فدرالیسم به آزادی ارزش بیشتری می‌دهد."

وی اضافه می‌کند: "که فدرالیسم به معنای وسیع، عبارت است از قواعد کلی اصلاح روابط اجتماعی."

در واقع فدرالیسم بیان نظری است که می‌خواهد جامعه را با حفظ گونه‌گونی در وحدت و یگانگی نگه دارد.

فدرالیسم می‌تواند در چند نوع طرح شود، یکی فدرالیسمی که قصدش ممانعت از شکل‌گیری قدرتی مرکز است، دومی فدرالیسمی که مرکز گرایست و سومی فدرالیسمی که متعادل است و بین نمونه یک و دو قرار دارد.

سیستم فراتیو برای اداره یک کشور سیستمی قدیمی نیست، هر چند که دولت – شهرهای یونان و یا ایتالیای دوران رنسانس را بتوان به نوعی فراتیو تشبیه کرد، ولی تکامل سیستم فراتیو و گسترش آن در قرن بیستم بوده است. بعد از جنگ جهانی اول کشورهای یوگسلاوی و چکسلواکی از جمله کشورهای فراتیو هستند.

### فراتیو زبانی

گفتیم که فدراتیو بر اصل اساسی حفظ اتحاد در عین کثرت بنا شده است.

بر این اساس است که در کشور ایران با توجه به مباحث بالا و با توجه به تنوع زبانی که وجود دارد، می‌توان به ممکن بودن فدراتیوی از نوع زبانی اندیشید.

در کشور ما با توجه به شیوه تولید آسیائی که بر حکومت‌های مرکزی و استبدادی استوار بوده و ساقه‌ای بیش از هزار سال دارد، به نظر من شیوه غیرمرکزی فدراتیو زبانی کاربرد بیشتری دارد.

اساس فدراتیو زبانی بر مورد توجه قرار دادن و قانونی کردن روابط انسان‌ها در تنوع‌شان در زبان، فرهنگ و آداب و رسوم است. البته آن فرهنگ و آداب و رسومی که قوانین حقوق بشر را نقض نکند.

بر این اساس در یک کشور می‌تواند یک زبان اداری و دولتی وجود داشته باشد، ولی زبان رسمی نمی‌تواند یکی باشد.

نمونه آن سوئیس است که در بیشتر کانتون‌های آن دو زبان تا سه زبان رسمی وجود دارد.

در دنیا کشورهای زیادی هستند که به شیوه فدراتیو اداره می‌شوند، فدراتیوی از نوع زبانی به معنای تقسیمات کشوری، نه بر اساس قوم یا نژاد که منسخ و مخالف قوانین حقوق بشر است، بلکه بر اساس تنوع زبانی، سوئیس، هندوستان و بلژیک از این نمونه‌اند.

فدراتیو آمریکا بر مرکز تکیه دارد و فدراتیو آلمان بر عدم مرکز و در هر دو کشور مسائل سیاسی عامل شکل‌گیری فدراتیو در این کشورها است نه مسائل قومی یا زبانی.

امریکا از ۱۳ ایالت مهاجر نشین شکل گرفت و در آلمان "متفقین" برای عدم شکل‌گیری قدرت مرکزی‌تر این کشور شیوه فدراتیو را برگزیدند.

آن فدراتیوی که شما در شوروی و یوگسلاوی شاهدش بودید، فدراتیوی قومی بود که گفتیم از جنبه‌های زیادی نه عملی بود و نه برابر حقوقی انسان‌ها را مد نظر داشت.

در شوروی و یوگسلاوی بدليل سیستمی آلوده به تبعیض و تحریر برای دگر اقوام ساکن آن سرزمین‌ها که ناشی از سیستم غلط مناسبات میان اقوام

با زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوتی بود، نتوانستند اتحادی منطقی میان ملیت‌های خود برقرار کنند و از هم پاشیدند.

دکراسی غربی یعنی مشارکت مردم در امور سیاسی، حقوق برابر شهروندی و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، رمز موفقیت کشورهای چند قومی در گذار از مرحله حقوق پیشامدرن به حقوق مدرن بوده است.

### زیرنوشت‌ها:

- در این مقاله بهجای نام بردن مکرر از «اقوام» یا «ملیت‌ها» از کلمات «ایرانیان غیر فارس زبان» استفاده کرده‌ام.
- لندهای آلمان، کانتون‌های سوئیس، ایالت‌های آمریکا و استان‌های ایران تقسیمات کشوری هستند.

(۳) البته برای اطلاع خوانندگان می‌گویم که اولین اتحاد سوئیس در سال ۱۲۴۰ از پیوستن سه کانتون به منظور صلح داخلی و در دفاع از حمله‌ها بسبورگ‌ها بوجود آمد که در تکامل خود به حکومتی فدراتیو بر اساس تنوع زبانی رسیده است.

احسان دهکردی